

پروفسور دکتر یان ریپکا *JAN RYPKA* خاورشناس بزرگ و ایران‌شناس نامدار چک که در بهار امسال چند روزی مهمان دانشگاه و دانشکده ادبیات تبریز بودند، و خبر مسافرت ایشان به تبریز در همین شماره چاپ شده است، روز یکشنبه پانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ سخنرانی مفید و جالبی بزبان فارسی درباره «خاقانی شروانی» در تالار دانشکده ادبیات تبریز ایراد کردند.

چون متن سخنرانی، که استاد ریپکا وعده کرده بودند برای درج در نشریه بفرستند، تا پایان چاپ این شماره نرسید و تأخیر بیشتر در نشر آن نیز جایز نمی نمود ناچار عین سخنرانی را که با استفاده از دستگاه ضبط صوت تهیه و تنظیم شده است در زیر بچاپ می‌رسانیم و جای کلماتی که تلفظ آنها نامفهوم بود در متن سفید گذاشته‌ایم تا پس از رسیدن متن سخنرانی تصحیح و تکمیل گردد.

خاقانی شروانی

جناب آقای استاندار، جناب آقای رئیس دانشگاه، بانوان و آقایان اجازه بفرمائید که پیش از همه سپاسگزاری خودم را بجا بیاورم. فدوی از دعوت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران بی نهایت متشکرم و خواهش دارم که جناب آقای رئیس دانشگاه از صمیمانه ترین تشکرات این بنده اطمینان داشته باشند. بنده از حسن پذیرائی همگی شما بسیار بسیار امتنان دارم و نمی توانم احساسات خودم را چنانکه شاید و باید بلباس القباظ بپوشانم ولی آنچه بنظرم میرسد اینست که شاید مستحق اینهمه احترامات نباشم.

بنده این سرزمین را واقعاً دوست دارم و این محبت موجب فعالیت ادبی من برای وطن عزیز شما شده است. آرزو دارم که اقامت بنده در ایران بتوسعه مناسبات بین کشور باستانی شما و کشور ما کمک بکند. هرچه از دستم برآید از ایفای آن مضایقه

نخواهم کرد و در انجام این وظیفه مقدس تاجان در بدن دارم کوتاهی نخواهم کرد.
حالا بکار اصلی خودم میپردازم و اگر در کنفرانس اشتباهاتی رخ دهد قبلاً
عذر میخواهم.

یکی از استادان قصیده و غزل که در هنر شاعری همپایه انوری است افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی است (متولد سال ۵۱۵) که بیش از هر کس دیگری با زادگاه خویش آذربایجان پیوند ناگسستنی دارد و لذا بدون مطالعه دقیق اوضاع سیاسی و فرهنگی قفقاز شرقی که مرکز تجمع و تداخل جوامع مذهبی، فرهنگی اسلامی و مسیحی بوده است و بدون این معلومات شناسائیش امکان پذیر نیست.

او. ل. ولچفسکی خاقانی را فرزند غیر شرعی (این عجیب است!) و پدر واقعیش را عموی وی میرزا کافی الدین عمر بن عثمان طیب که مربی و معلم وی نیز بوده میداند. اینکه در يك جای دیوان خود را و خانواده خود را بمریم و یوسف و عیسی تشبیه میکند امری اتفاقی نباید پنداشت.

خاقانی پدر خود علی نجار را فراموش نمیکند و حتی قصیده ای را بوی تخصیص میدهد. بویژه از مادر خود که کنیز نستوری نو مسلمانی بوده و خاقانی بیگمان اصول عقاید و مراسم و آداب مسیحیت را از وی آموخته باشور و مهر فراوان یاد مینماید. شاعر اطلاعات و معلومات خود را از مسیحیت که در ادبیات فارسی قرون اسلامی خیلی نادر است مرهون مادر و محیط خود میداند.

دیوان خاقانی سرشار است از نکات خاص مسیحیت که با افکار و عبارات و بویژه اسلام بهم می آمیزد. در دیوان او حتی متون و... مسیحی نیز نقل گردیده است. در هیچ مکان دیگری جز ماوراء قفقاز که هر دوی این مذاهب را در آمان می پروراند این اشعار نمی توانست بوجود بیاید. از دیوان چنین بر می آید که خاقانی در تفلیس نیز بسر برده و با زبان و فرهنگ گرجی قدری (فقط قدری) آشنا بوده است.

دوران کودکی شاعر در فقر و تنگدستی و خفت گذشته است. اگر عمویش که طبیب و عطار و مردی روشن فکر بوده او را عربی نمی آموخت و با استعداد و هوش کم نظیرش توجه نمی نمود در خانواده پیشه‌ور چون درخت جنگلی خود روی بار نمی آمد. فرا گرفتن سایر شعب علوم آنروزی در روح و ذهن خاقانی تأثیر عمیقی بجای گذاشته است.

غزلها و نعتهایی که در عتقوان شهاب تحت تخلص «حقائقی» سروده شده نام شاعر جوان را در محیط محدود زندگی زبانزد خاص و عام ساخت و شاعر بارها در دوران کمال و پختگی بخاطر مدحهایش به «حسان العجم» ملقب شد. چون ابوالعلاء گنجوی او را بشاگردی پذیرفت چنان باو دل بست که دختر خود را پزنی بوی داد، دختری که یکی دیگر از شاگردان ابوالعلاء، فلکی شاعر خواستار مزاجتش بود و هنگامی که ابوالعلاء که سمت مملک الشعرائی و سیدالندمائی داشت او را بشروانشاه ابوالمظفر خاقان اکبر منوچهر بن فریدون معرفی کرد شاعر به «خاقانی» متخلص میشود. ولی این موفقیتها رشک پدر زنا سخت برمی انگیزد و امیدهای شاعر جوان نقش بر آب میگردد و وی ازمقام والای خود سقوط میکند. پدرش دچار مجبور میگردد دار و ندارش را بفروشد و خوراک و پوشاک فرزندان و خانواده اش را فراهم سازد و میکوشد تا شاعر را بحرفه و پیشه خود ترغیب کند.

چنین است جریان مشاجرات و اختلافات شدید بین این دو شاعر تا اینکه خاقانی ابوالعلاء را بیروی و گرایش بحسن صباح رهبر فدائیان اسمعیلی متهم میسازد، اتهامی که در دیده امرای اهل سنت بسی نابخشودنی مینمود دوران بحرانی بوجود بیاورد و فلکی رقیب خاقانی درخواستگاری و دشمن سرسخت او چیزی نمانده بود که در این گیرا گیر و محیط شایعه بافی جان خود را از دست بدهد. با اینهمه، بیوفائی که مکرر در مکرر بخاقانی نسبت داده میشود اساسی ندارد زیرا برای دفاع از حیات

خویش در مبارزه بی‌امانی که در گیر شده بود راه و چاره‌ای جز این نداشت و متهم ساختن ابوالعلاء بالحداد ممکن است محض کینه توزی نبوده و از ایمان راسخ خاقانی بسنت سرچشمه گرفته باشد.

خاقانی در جستجوی پناهگاه و حامی دیگری بود و بدین منظور بدر بارعلاءالدین اتسر خوارزمشاه توجه نمود اما رشید و طواط راه را بر او بست. جواب... و طواط را خاقانی باهجو و هجا پاسخ میدهد و هر چند بزودی پشیمان میشود ولی مناسباتش با طواط همچنان تیره باقی میماند.

بامرگ عمویش در سال ۵۴۵ هـ که سرپرست و استاد او بود خاقانی در صدد گوشه گیری... میافتد. بعدها نیز تمایلات انزوای طلبی در او پدید میگیرد ولی تنها در پایان عمر است که این انزوای طلبی صورت تحقق می‌پذیرد.

کوشش او برای ورود در جرگه شعرای دربار سنجر نیز بجائی نماند. توضیح اینکه خاقانی در سفر بسوی خراسان تا «ری» بیشتر نرفت زیرا خرابی امپراطوری بزرگ سلجوقی بدست ترکان غز تمام خواب و خیال او را نقش بر آب کرد.

خاقانی ظاهراً بپایمردی پادشاه گرجستان دیمتری اول اجازت می‌یابد و در سال ۵۵۱ تا ۵۶۲ سفری بحج میرود. در اثنای این سفر باصفهان، بغداد رفت و آمد می‌افتد. در بازگشت در اصفهان با نامالایمات بزرگی مواجه میشود. زیرا مردم شهر در اثر هجویکه مجیر بیلقانی سروده و بخاقانی نسبت داده بود براو می‌شورند. صورت‌هزل‌های گزنده خاقانی در دل مردم حساس اصفهان جای شبهه‌ای در صحت انتساب ابن هجا بخاقانی باقی نمی‌گذاشت. خاقانی با قصیده بلند بالا و غزائی آنان را تسکین میدهد و قصیده جعلی را توضیح میدهد.

ره آورد سفر حج تحفة العراقین است که بسبب نسبت ساده سروده شده است و اولین سفرنامه فارسی است که در مثنوی بنظم درآمده است.

اندکی بعد از مراجعت خاقانی در سال ۵۵۴ بزدان میافتد و از این واقعه در قصاید حبسیه خود شکایت میکند. تذکرةهای شعرا تقصیر را متوجه خاقانی میدانند اما برتلس و ولجفسکی دو فاضل روسی علت این امر را اغتشاش و هرج و مرجی میدانند که بعد از مرگ شروانشاه منوچهر در سال ۵۵۴ تا ۵۷ روی داده است. گویا خاقانی بایستی سیاست تامل را بیوۀ امیر متوفی را که میخواست فرزند کهنتر خود محمد رکن الدین طغان یزک را در جای فرزند ارشد **اخشسان** بتخت بنشاند نپذیرفته است (و بعقیده من این درست است).

یکی از منابع و مدارك با ارزش و مطمئن قصیده ای است که در سال ۵۶۴ سروده شده و ولجفسکی برخلاف رأی سایرین مدح آنرا امپراطور روم شرقی مانوئل کومنینوس دانسته و نه رقیبش و پسر عمویش اندرو نیکوس کومنینوس. از این قصیده چنان بر می آید که خاقانی شروانی از طریق گرجستان به قسطنطنیه و دربار امپراطور روم شرقی رفته است. در این قصیده از مسائل مذهبی سخن میرود که در آن روز گاران روم شرقی و دنیای مسیحیت ارتدکس را تکان داده است، مانند تفسیر آیه انجیل یوحنا که میگوید: «بسوی پدر خویش باز میگردم زیرا که پدر من از من بزرگتر است».

خاقانی از نظرات شورای مذهبی که تحت نفوذ مانوئل مخالف عقاید اندرو نیکوس بود پشتیبانی نموده است. این مدرک جدید و غیرمنتظر در راه بی زانس شناسی که از قلم يك شاعر ایرانی بدست ما رسیده است برای مفسرین اسلامی مطلقاً نامفهوم مانده است.

اندرو نیکوس که نفی بلد شده و بازو جه خود تئودورا بماوراء قفقاز نزد پادشاه گرجستان گنورگی رفته است بعداً با خاقانی روابطی بهم میزند که بسیار جالب توجه است. در گرجستان موکب نامبرده را با تجلیل تمام پذیره میشوند. شاعر که

روابط نزدیکی با کنستانتین (= قسطنطنیه) بهم زده بود خواه ناخواه نمیتوانست عکس العملی از خود نشان ندهد. در یکی از قصایدش که دومین قصیده در مدح امپراطور روم شرقی است خاقانی اندرونیکوس را یگانه شیر مرد میدان تو صیف میکند که قادر است لشکر روس را درهم بشکند و حتی او را شایسته ترین مدعی تاج و تخت امپراطوری میخواند، ادعائیکه اندرونیکوس هیچگاه در نیل بدان از کوشش باز نایستاد.

در طرز تفکر خاقانی دگرگونی کامل روی داده بود که علت آن گذشته از وجه نظر ضد روسی اندرونیکوس بدون تردید ناخرسندی شاعر از دربار اخستان شروان بود که انگیزه دائمی وی برای گریز از آن سرزمین بشمار میرفت. خاقانی در شخص اندرونیکوس پشتیبانی آتی دهقانان هنوز پیش بینی نمیکرد و از بستگان امپراطور روم شرقی شفاعت مینماید، گوا اینکه خاقانی خواهر و مادر اخستان را نیز واسطه میانگیزد. سپس شاعر با وظیفه سیاسی از طرف اندرونیکوس عازم عراق شد و بهانه حج بار عزیمت می بندد. مدتی در بغداد بسر میبرد و با وجود دعوت خلیفه از خدمت او سر باز میزند.

آشنائی شاعر با فرمانفرمای دربند سیف الدین عثمان مظفر محمد، که خاقانی بعد از عزیمت از شروان قصیده ای درش قسمت در ذمّ و قدح ستمکاران بدون ذکر نام برایش میفرستد، از این زمان است. اگر تاریخ نظم قصیده را درست فرض کنیم باید قبول کنیم که در این قصیده به اخستان سخت تعرض گشته است.

پس از بازگشت طولی نکشید که مرگ فرزند شاعر رشید الدین در سال ۵۷۱ قلب او را جریحه دار میسازد. در قصیده ای که در مدح قزل ارسلان در سال ۵۷۶ سروده است تأثر شدید و شور بختی شاعر از ناکامی ها و نااملایمات دیگری نیز خبر میدهد. کوششهای خاقانی برای فرار از محیط شروان شدت مییابد اما با ناکامی مواجه میگردد. هر چند اخستان چندان روی خوش بدو نشان نمیداد با وجود آن از دست دادن وی

بیمناک بوده است. خاقانی را باز هوای خراسان در سر میافتد. خراسان در آن هنگام در دست خوارزمشاه بود و بعثت در گذشت و طواط در ۵۷۳ جانشینی مقام وی میسر میگردد.

در سال ۵۷۴ شاعر به تبریز میرود یا میگریزد ولی از آنجا فراتر نمیرود. از تبریز به بغداد و بعضی نواحی دور و نزدیک سفر میکند ولی مقر اصلی او تبریز باقی میماند. از این دوران مقداری شعر در دیوان او یافت میشود. هنوز بر ماسلم نیست که بجز شاعری بچه کار دیگری دست زده است.

در تبریز هشت مرثیه در رثاء زوجه اش که در شروان فوت شده بود میسر آید و خود نیز در انزوا دوران زندگی را در سال ۵۹۵، با احتمال قوی در تبریز، پایان میرساند. متأسفانه مقبره اش مفقود است.

تمام کوششها و سراسر نشیب و فراز زندگی خاقانی در قصایدی که برای کسب معاش در فرصت های مختلف بفرمانروایان دور و نزدیک فرستاده است با فصاحتی تمام انعکاس یافته است.

یکی از خصوصیات دیوان خاقانی فراوانی منابع و مدارك در شرح حال خود است بدین زمان فروزانفر و احمد آتش اولین کسانی هستند که با مطالعه دقیق سراسر دیوان شاعر و با بیرون کشیدن مدارك و تکیه استدلال خود بر آنها شرح حال خاقانی را باز یافته اند و خط بطلان بر تخیلات و افسانه ها تکیه تا آن زمان بدست ما رسیده است کشیده اند.

تحقیقات چایکین و مار و آخرین و جدیدترین تتبعات توسط مینورسکی و لچفسکی نشان میدهد که ما هنوز در آستانه کار دامنه داری هستیم که با مطالعات جامع تر و عمیق تر دیوان خاقانی از مسائل دیگری پرده بر خواهد داشت.

پیدا کردن سر رشته و جستجوی شرح احوال رنگین خاقانی یکی از پیچیده ترین

وظائف ادب‌شناسی فارسی می‌باشد. خوشبختانه دیوان خاقانی منبع تاریخی بزرگی نه فقط برای درک زندگی خود شاعر بلکه همچنین برای روشن کردن تاریخ سرزمینهای است که وی بامردم آنها سر و کار پیدا کرده و یا در آنجاها بسر برده است. اما آب برداشتن از این چشمه کاری آسان نیست. تا کسی به تاریخ و فرهنگ عمومی قفقاز یعنی قفقاز اسلامی و مسیحی نظر نیفکند و روابط خاقانی را با قسطنطنیه در نظر نگیرد نمیتواند بر کنه این مطلب پی ببرد.

شاعر خود نه فقط بوسیله ایما و اشارات بلکه در بسیاری از ماده تاریخهای که کلید کشف آن کنایات است دست یاری بسوی ما دراز میکند، اما اینهمه بعلت پیچیدگی سبک وی بسیار بغرنج و سر بسته است. اینک در سایه کوششهای اول. ل. ولففسکی فتح بابی در این زمینه صورت گرفته است. یکی از خصوصیات خاقانی و شاید سایر شاعران مکتب آذربایجان ماده تاریخهای دو پهلویی است که هم تاریخ هجری و هم تاریخ میلادی را بدست میدهد. قصیده مشهور ایوان مدائن این موضوع را بخوبی روشن میسازد. توضیح آنکه با شباه همه آنها از دوران سفر حج دوم می‌پنداشتند ولی ماده تاریخ دو پهلوی تاریخ دقیق نظم آنها که در سال ۵۶۱ هجری معادل ۱۱۶۶ میلادی صورت گرفته است معین میکند. از اینرو خاقانی در روی خرابه‌های شهر مشهور با تأثر و دل‌خونین آنها نسروده است بلکه شش سال بعد از مراجعت از سفر حج باقتفا به قصیده مشابه بحتری آنها بنظم کشیده است. در این قصیده خاقانی احساسات میهنی و یا آمال ملت ایران را منعکس نساخته بلکه بطور عادی اشک تأثر بر نا پایداری زمانه ریخته است.

از تمام شروح احوال خاقانی عدم آرامش دورانی که در آن بسر برده است بچشم می‌خورد. شاعر پیوسته مینالد و نند بهوشکایت میکند. گویا اینکه دوران او از خصوصیات درخشان اخلاقی برخوردار نبود با اینحال علت شوربختی شاعر را نباید فقط در محیط

ناهنجار اوجست. نمیتوان گفت که ازهدایا و انعام شروانشاهان بهره‌مند نمی‌گردیده است، و بی شک منوچهر نسبت باو نظر لطف داشته و اخستان نیز او را نزد خود فرا خوانده است اما خاقانی اینها را نیرنگ و فریب میدانسته و پیوسته درصدد فرار و جستجوی مقر مناسبتری بوده است.

کلید درك خصوصیات اخلاقی شاعر نابغه را باید در زودرنجی و... خودش جستجو کرد.

خاقانی شاعر قصیده‌سرا و مداح است ولی نه بمفهوم معمولی آن. او ناظم نیست بلکه شاعر واقعی با شخصیت معنوی ممتاز و یکی از پربوغترین سرایندگان است. اشعار او در ظاهر در کمال بغرنجی و پیچیدگی است. این خصوصیت اشعار او را در پشت حجابی دست نیافتنی میپوشاند و فقط از طریق تفاسیری که تعدادشان زیاد نیست میتوان به درك اینها توفیق یافت.

خاقانی که دانشمندی بی‌بدیل بوده تمام اصطلاحات علمی و معلومات آن روزی را بخاطر فصاحت و بلاغت پررنگ و نگاری در اشعار خود بکار میبرد. او نه تنها شاعر بلکه دانشمند است اما از آنجا که پیش از همه چیز شاعر است دانش را بخدمت هنر در آورده است. بغرنجی اشعارش از اینجا ناشی میگردد و نه از فضل فروشی و هنرنمایی متکلفانه. اشکال اشعارش زائیده اندیشه دانشمندی است که از خواننده همپایگی علمی میطلبد. این سبک در قصاید وی نیز مانند اشعاری که مبتن شور و حال و احساسات اوست مانند مرثی در مرگ فرزندان و زوجه‌ها یا قصیده در کشته شدن دانشمندی در ترکتازی غزان، در قصیده پر حال ایوان مدائن و اشعاری که در آنها از تنهایی و از بیوفائی روزگار و زندان نالیده دیده میشود.

توصیف‌های او از طبیعت مخصوصاً از طلوع و غروب آفتاب باشکوه قفقاز زادگاه شاعر کم‌نظیر است.

وجد و حال عاشقانه کمتر بروز میدهد و از خداوند معشوقی ساختن مفهومی است که در نزد او مطلقاً بیگانه است. وی در مدحهایش نمیخواهد بیهوده بستاید و بدان بسنده کند بلکه زبان به پند و اندرز می‌گشاید. در هجا و طنز نیز زبان گزنده دارد. بیشتر بعرفان و دین توجه دارد تا بحکمت و فلسفه.

هرچند خاقانی دارای شیوه سخنوری خاص خود است که از مکتب عراقی و آذربایجانی نشأت گرفته ولیکن در اول کار خود در قصیده‌سرائی از سنائی پیروی کرده است. وی شعرای بزرگی سبک خراسان مانند منوچهری را میشناسد و میستاید و آرزو دارد که در صنعت شعر از عنصری هم پیشتر بتازد. اوزان کوتاه که از خصوصیات خاقانی است به قصاید طولانی جریان می‌دهد. ترجیع مطلع قصاید او را به‌تر کیب بند نزدیک میکند ولی ترکیب بند شکلی از شعر اوست که.... بکار میبرد.

التزام ردیفهای مشکل را که گاهی برای شاعر خالی از اشکال و تکلف نیست می‌پسندد.

سبک غزل را هم برای تغزل و هم برای مرثیه‌سرائی بکار میبرد. دگر آتش استانبولی معتقد است که خاقانی اولین کسی است که در ادبیات فارسی شکل کلاسیک غزل را به‌کمال رسانده است ولی بعقیده بنده این حکم را درباره غزل انوری و یا نظامی و شاید دیگران نیز بتوان کرد.

آنچه خاقانی را در مقدم ضفوف شعرای فارسی‌زبان قرار میدهد استادی او در سخن و سخنوری و ترکیب حکمت عمیق و شعر دلکش از جهان خارج به‌اقلیم پرفسای نفس خود و شخصیت ممتاز و فرید است.

خود ستائیهایش مکرر از زبان چنین سراینده‌ای آواز درون نیست زیرا در دست چنین استاد قصیده‌سرائی پروبال می‌گشاید و باوج کمال میرسد. متأسفانه قصیده سرائی هنری است که محدود بخواص است.... هنر وی نه تنها تأثیر بزرگی در رشد

آتی... داشته است بلکه بنظر میرسد که مولوی نیز در غزلیاتش اقتفا به نسیمها و غزلهای خاقانی کرده است. از طرف دیگر دو بیست سال بعد حافظ از لحن قلندرانه و لایبالی بعضی اشعار خاقانی استفاده کرده است.

ولی اینهمه که گفته شد قدر واقعی خاقانی و شخصیت او را بتمامی نشان نمیدهد. اندیشه واقعی او را ندرمدا بحش بلکه در جای دیگری مانند قصاید گمنام ترو مرانی و تهنیت دوستان و نزدیکان و خویشان خود که از پیشه‌وران و شعرا و سایر توده‌های پائین جامعه شروان بوده‌اند باید جستجو کرد. خاقانی واقعی را در آثاری که نه بخاطر سود سرائیده بلکه زائیده صفای قلب و عواطف بی‌شائبه، بی‌خدشه و بی‌ریای اوست باید یافت. در غزلهای ... و رباعیات کتاب او که گاهی بذروه انسان دوستی (اومانیت) اوج میگیرد و کمال مطلوب ... قرون وسطای خاور زمین را منعکس میسازد، در آن آثار، است که میتوان به افکار واقعی خاقانی دست یافت.



برای بنده مایه بسی خوشدلی و مسرت است که پس از سی سال يك بار دیگر خود را در کشور عزیز شما و در یکی از بزرگترین مراکز علمی و ادبی ایران یعنی دانشکده ادبیات تبریز در میان استادان و ادبا و دانشمندان عالیقدری که بفرهنگ ایران زمین خدمت میکنند می‌بینم و توانستم سخنرانی خود را بزبان شیرین فارسی ایراد بکنم. از این افتخاری که بمن داده‌اید و چنین مجلس باشکوهی آراسته‌اید برای همیشه سپاسگزار خواهم بود و این لحظه يك لحظه تاریخی در زندگی من خواهد بود. اینجانب سخنرانی ناچیز خود را بتمام رساندم. دیگر نمیخواهم زیاده‌مصدق بشوم و با عرض تشکرات بی‌پایان موفقیت‌همگی را از یزدان پاک‌یگانه مسألت مینمایم.